

ایران، محل نزاع ایرانیان

مصطفی نصیری

به مناسبت انتشار ویرایش جدید کتاب «تأملی در باره ایران/ جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران»

در میان کلیه ایرانیانی که پژوهش‌هایی را در باره ایران و مسایل آن به سامان رسانده و منتشر کرده‌اند - پژوهش‌هایی که متأسفانه غالباً از حد «تبعات ادبی»، یا در نهایت «پژوهش‌های جامعه‌شناسانه» فراتر نرفته و از این حیث به جرات می‌توان آن‌ها را ایدئولوژیکی و وجهی از وجوه «زوال اندیشه و انحطاط» به‌شمار آورد - دکتر سیدجواد طباطبایی و تأملات فلسفی او جایگاه ویژه‌ای دارند. اگر بخواهیم وجه تمایز تأملات طباطبایی و آثارش را با آن دیگران، در یک جمله مختصر کنیم، می‌توانیم بگوییم که تمام آثار طباطبایی، اعم از تألیف و ترجمه، همگی تأملاتی نظری و روشمند برای طرح «ایران» به‌عنوان یک «مشکل» فلسفی، قبل از طرح مشکلات آن است. چنین ویژگی و تعریفی، در باره هیچ‌نویسنده‌ای اعم از ایرانی و غیرایرانی، و هیچ مجموعه‌نوشته‌ای در باره ایران، صدق نمی‌کند. طباطبایی به‌خلاف همه کسانی که برخی موضوعات مربوط به ایران را مورد پژوهش قرار داده و نتایج مترقیانه‌اش را گرفته‌اند، معتقد است که قبل از بررسی موضوعات مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، خود ایران می‌بایست به‌عنوان یک «مشکل - Problem» طرح شود. ما تا زمانی که نتوانیم نسبت خودمان را با حقیقتی فلسفی به‌نام «ایران» تعریف کنیم و «موضعی در خودآگاهی» ایرانی اتخاذ کنیم، نمی‌توانیم مسائل و موضوعات آن را طرح کنیم، زیرا ایران صرفاً یک کشور عضو سازمان ملل با جغرافیای مشخص، یا به‌تعبیر طباطبایی، نامی در میان نام‌هایی مثل عراق و افغانستان و ترکیه و جمهوری آران و پاکستان و ... نیست تا قابل تبیین با مفاهیم علوم اجتماعی جدید باشد، بلکه «ایران» مفهومی «تام‌بخش» و از نوع «مفاهیم آستن» کارل اشمیت با تحول تاریخی طولانی، و در یک کلام، ایران یک «نظریه» فلسفی است. همان‌طور که به‌اعتقاد کارل اشمیت؛ مفاهیم دوران «جدید»، مفاهیمی یکسره نوآیین و بدون سابقه تاریخی نیستند که در سده‌های اخیر ابداع شده باشند، بلکه این مفاهیم، صورت‌های «جدید»، عرفی شده و تحول یافته از همان مفاهیم «قدیم» الهیات مسیحی هستند. به‌نظر دکتر طباطبایی نیز، کشور ایران، همانند کشورهای اطراف خود نیست که بعد از ممکن شدن تعریف «ملی» در پرتو نظریات ناسیونالیستی، برای خود «ملیت» تعریف - جعل - کرده‌اند، بلکه ملیت ایرانی «امروز»، صورت نوآیین و تحول یافته از «ملیت» تاریخی «دیروز» می‌باشد که نظر همه پژوهش‌گران خاورشناس را به‌خود جلب کرده است، به‌عبارت دیگر، قبل از آن که «مفهوم ملی» در علوم اجتماعی جدید جعل شود، ایران دارای «امر ملی» بود. نتیجه این‌که؛ از نظر طباطبایی تا زمانی که نتوانیم با «امر



IRANSHAHRI.COM

ملی» ایران در منزل‌های آن همراه شده و منطق حاکم بر سیر/صیر آن در دوره‌های تاریخی‌اش را بفهمیم، نمی‌توانیم با استفاده از مفاهیم علوم جدید، تاریخ ایران را تبیین و به‌تبع آن مسائل آن را بررسی کنیم، زیرا؛ مفاهیم و اصل‌موضوعه‌های علوم اجتماعی جدید، اولاً تنها قادر به تبیین علمی تحولات پس از تکوین خود هستند، و پرواضح است که امکان تبیین تاریخ قبل از خود را ندارند. ثانیاً تنها می‌توانند از عهده تبیین تاریخی برآیند که خود فرآورده آن هستند. به‌نظر دکتر طباطبایی؛ اگر چه «ایران» موضوع همه تاریخ‌های ایرانی بوده است که ایرانیان و بیگانگان نوشته‌اند، اما نکته این‌جاست که در همه آن تاریخ‌های ایرانی، ایران به‌عنوان «موضوع» دگرگونی‌های تاریخی و به‌مثابه یک «مشکل - پرابلم» لحاظ نشده است. از باب تقریب به‌ذهن می‌توان گفت که دستاورد همه کسانی که وجوهی از مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی و ... ایران را بدون التفاتی به «مشکلی فلسفی» به‌نام «ایران» طرح کرده و برای آن مسائل نسخه پیچیده‌اند، مثلاً مانند دستاورد همه دولت‌هایی است که در چند دهه گذشته، بدون این‌که بخواهند یا بتوانند علمی به‌نام اقتصاد را به‌رسمیت بشناسند، سعی کرده‌اند مشکلات اقتصادی مثل تورم و بیکاری و ... را حل کنند. این «تراژدی» آن‌جا صورت «کمدی» به‌خود می‌گیرد که برخی از این دانایان قوم، درحالی با استفاده از مفاهیم علوم جدید برای مسائل ایران یا ایرانیان نسخه‌های مترقیانه پیچیده‌اند که اولاً اصلاً اعتقادی به وجود تاریخی موجودی به‌نام ایران نداشته و ندارند!!! ثانیاً از این نکته تغافل می‌کنند که این علوم فرآورده خود‌آگاهی مردمانی است که در گذشته‌اشان جزوی از تاریخ قدسانی امت مسیحی و به‌تبع آن فاقد «آگاهی ملی» بودند، اما ایران جایی است که مردم آن در تاریخ کهن خود، همواره صورتی از «آگاهی ملی» را تجربه کرده و به‌پشتوانه آن، در برابر ورود در تاریخ قدسانی امت عربی - اسلامی مقاومت کرده است، نه تنها خود را تابعی از تاریخ امت عربی - اسلامی نکرد بلکه تاریخ امت را ذیل تاریخ خود جای داد. برای این‌که مصادیقی به‌دست داده باشم، نیازی نیست تا به‌نام آن روشنفکری اشاره کنیم که تلاش وافی دارد تا خود را به‌عنوان فیلسوف اخلاق ایران تثبیت کند، اما در عین‌حال و با شجاعت تمام، وجودی به‌نام ایران را صراحتاً انکار کرده است!! همین‌طور به‌نام آن مفتی «هگل پای در گِل» که بر مصطبة رهبری معنوی «اصلاحات مدنی» ایران تکیه زده، و هم‌چنین نام خیل پیروانی از نوع زوجی که به‌اشارت او «سیر نابخردی در تاریخ» ایران را به‌زعم خود در لفافه «ذات‌گرایی هگلی» یافته‌اند، اشاره کنم، که از یک سو خود را متولی رهبری معنوی اصلاحات مدنی ایران می‌خوانند، و از سوی دیگر، مروج رسمی ملغمه التقاطی «بی‌وطنی» عارفانه مولوی و کوسموپولیتیسیم روشنفکرانه و پست مدرنانه هستند.



همین‌جا باید اشاره کنم که طباطبایی مدعی نیست که ما هیچ نیازی به علوم جدید غربی نداریم، بلکه او می‌گوید؛ در وضعیتی که شرایط امتناعی بر فضای اندیشیدن ایرانی حاکم است، زمانی می‌توانیم از مفاهیم علوم جدید غربی طُرفی بریندیم که تغییری در مضامین آن‌ها داده باشیم. به‌عنوان مثال او در همین کتاب مورد نظر نحوه به‌کارگرفتن مفهوم «وجدان نگون‌بخت» هگلی و تغییری را که در مضمون آن داده است تا بتواند آن را با مضمون «باد بی‌نیازی خداوند» عظاملک جوینی سازگار کند، توضیح داده است. یکی از مصادیق این اختلاف که خود را در بحث‌های اصلاح‌طلبی دم‌دستی نیز صریح‌تر نشان داده است، مفهوم «سکولاریزم» و «پروتستان‌تیزم» هردو اسلامی می‌باشد که استاد ازل و نظریه‌ساز اصلاحات مدنی، دیرگاهی است که سودای «لوتر» اسلامی شدن در سر می‌پزد، و در آتش حرمان آن می‌سوزد. اما به‌موجب نظریه دکتر طباطبایی، تا زمانی که نتوانیم - با التفاتی به تفاوت بنیادین دو دین مسیحیت و اسلام - تغییری در مضمون این دو مفهوم غربی وارد کنیم، به‌کار بستن آن جز به آشوب ذهنی نخواهد انجامید، که انجامیده است. ناگفته نماند که تغییر در مضامین مفاهیم جدید، چنان‌چه در همین کتاب توضیح داده شده است، اولاً کاربردی بسیار محدود دارد و ثانیاً اجتهادی «سترس» است، زیرا عناصر اندیشه ایرانی به‌دلایلی که این‌جا محلی مناسب برای طرح آن‌ها نیست، در کمونۀ متافورهای ادبی درآمده است.

کتاب «تأملی در باره ایران/ جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران» در میان آثار دکتر طباطبایی، جایگاه ویژه‌ای دارد، و درواقع نقطه ثقل آثار ایشان است که همگی در باره تدوین نظریه ایران می‌باشد، بویژه ویرایش جدید که حاوی «تزهایی» برای ایران می‌باشد. اهمیت تأملی در باره ایران از این‌جا ناشی می‌شود که این کتاب در واقع «تحریر»ی دقیق از «محل نزاع» دکتر طباطبایی و همه‌اعضاء کمپانی معظم روشنفکری ایرانی از هر رنگ و ایدئولوژی است.



IRANSHAHRI.COM

کسانی که در یکی - دو دهه گذشته شاهد جدال طباطبایی با همه این مدعیان بوده‌اند، و در پی جویی علت این جدال، همواره از سوی مدعیان به «تندی زبان» و «خشونت کلام» و «اقتضای طبیعت» و «تکبر» دکتر طباطبایی و صدها «عیب نهان» دیگر حواله داده شده‌اند، می‌توانند با دقت در سطرها - و مهم‌تر از آن، با دقت در بین‌السطور - این کتاب، به‌ماهیت و علل اصلی این جدال، که همانا چیزی جز ایران نیست، پرتوی بیفکنند. در چند سطر باقی‌مانده سعی می‌کنم یک صورت‌بندی اجمالی از حقیقت این جدال - قدیم و جدید - ارائه بدهم.

علوم اجتماعی جدید، در تکوین خود تاریخی است، و از آن‌جا که محل تکوین یا «میهن» این علوم در غرب است، بنابراین تاریخی هم جز تاریخ و خودآگاهی غربی ندارد. در واقع سرّ این که چرا نمی‌توانیم مفاهیم علوم جدید غربی را بدون این که تغییری در مضامین آن‌ها داده باشیم، در باره مواد تاریخ و فرهنگ ایران به‌کار ببریم، به این لطیفه برمی‌گردد که علوم جدید غربی مندرج در ذیل «خودآگاهی ملی غربی» است. موضوع «وطن» در نظر طباطبایی از این حیث مهم است که در بی‌وطنی نمی‌توان «آگاهی ملی» داشت، و در غیاب آگاهی ملی نمی‌توان تاریخ ملی داشت، و مهم‌تر از آن نوشت. «جهان‌وطنی» نه پیامد «جهان‌آگاهی» است و نه مؤدی به آن می‌شود، بنابراین چیزی جز تحمیل خودآگاهی ملی غربی بر همه‌جا نیست. کسانی که در عین اعتقاد به بی‌وطنی، اعم از انواع: پست‌مدرن و کاسموپولیتیسیم و عرفانی و امتی و بخواهند به تدوین تاریخ محل صدور شناسنامه و یا پاسپورت خود دست یازند، در حال حاضر دو راه بیشتر ندارند. یا باید به نظریه «امت واحده» برگردند، و یا باید به «تقلید» از نظام دستگاه مفاهیم غربی و مضامین آن‌ها بپردازند، که هیچ‌کدام از این دو راه تاکنون جواب نداده است، در واقع ساده‌تر از آنی هستند که با آن‌ها بتوان تاریخ پرفرازونشیب کشوری را نوشت که فیلسوف عالی‌مقامی همچون هگل تاریخ جهانی دولت را ذیل تحول در خودآگاهی آن تدوین می‌کند. مسئله این‌جاست که اندیشه دوران جدید دارای نسبتی با خودآگاهی ملی است و بدون دریافتی از این خودآگاهی نمی‌توان اندیشه متاصل داشت. از سوی دیگر، برای رسیدن به خودآگاهی ملی، باید بتوانیم با «سنت متصلب» خود تعیین تکلیف کرده و مفاهیم متناسب با مواد تاریخی خود را بسازیم. طباطبایی در این کتاب نشان داده است که ایرانیان دوره صفوی، تقریباً همراه با بقیه ملل راقیه در دروازه دوران جدید قرار داشتند، اما از آن‌جاکه نتوانستند نظریه انحطاط سنت خود را تدوین و با بسط آگاهی تاریخی خود، خودآگاهی جدیدی را تکوین کنند، بنابراین در «آستانه» دوران جدید مانده و از ورود در آن منع شدند.

این‌جا خط مقدم رویارویی طباطبایی و تمام کسانی است که نظریه ایران‌شهری او را به‌نحوی از انحاء سد راه خود می‌بینند. در واقع «محل نزاع» طباطبایی و کمپانی معظم روشنفکری، «تحریری» جز «ملیت ایرانی» ندارد. التفاتی به ترکیب نیروهای جبهه مقابل طباطبایی، مثل انواع روشنفکران دینی و غیردینی و امتناعی و کلنگی، و انواع پان‌ها و قشریون امتی، نشان می‌دهد تنها «مابه‌الاشتراک»ی که این جمع ناساز را در یک اتحاد تاکتیکی کنار هم جمع کرده و در مقابل نظریه ایران‌شهری طباطبایی قرار داده است، همانا «امر ملی ایرانی» است. فرهنگ و اندیشه ایران‌شهری که همچون ساروجی اقوام ایرانی را به‌هم محکم کرده است، مهم‌ترین سد در برابر مأموریت انواع «پان‌های تجزیه‌طلب، بویژه پان‌ترکه‌هاست که در خدمت دو کشور ترک‌زبان همسایه ایران هستند. اخیراً یکی از سخن‌گویان آن‌ها، از روی عصبانیت، میان نظریه ایران‌شهری طباطبایی و سلفی‌گری، رابطه «این‌همانی» برقرار



IRANSHAHRI.COM

کرده بود. روشنفکران دینی و اخلاقی هم که در صدد تعمیم مفاهیم علوم جدید غربی بر اصلاحات مدنی ایران هستند، و همین طور روشنفکران غیردینی که بهترین راه حل شدن در جامعه جهانی را دست کشیدن از هویت‌های ملی می‌دانند، هر کدام به نوعی به دیوار محکم ایران‌شهری برخورد کرده‌اند. در یک مورد بسیار کمیاب، فیلسوف اخلاق کمپانی معظم روشنفکری دینی، از مغایرت ازدواج و فرزندآوری با اخلاق سخن گفت که از جدیدترین حوزه‌های گشوده شده در خودآگاهی غربی است. این امر نشان می‌دهد که تأمل و نظریه‌پردازی اخلاقی آنان برای جامعه ایرانی، ذیل تاریخ و خودآگاهی غربی صورت گرفته و این تأمل هیچ نسبتی با خودآگاهی ایرانی و مواد فرهنگی و میراث تاریخی آنان برقرار نمی‌کند. وبالاخره قشریون دینی هستند که به‌خلاف این که در طول سه دهه گذشته، عملاً و به‌صورت گام - به - گام از جمع کشورهای اسلامی رانده شده‌اند، اما در نظر نمی‌توانند از ایده «امت واحده» اسلامی دست برداشته و بازدارندگی تاریخی اندیشه ایران‌شهری در ممانعت از تحقق عملی این ایده در گذشته و حال را فراموش نمایند. به‌عنوان نکته پایانی اشاره می‌کنم که التفات در ترکیب جریان‌های مقابل نظریه دکتر طباطبایی به این معنی نیست که جریان‌های «ملی‌گرای» افراطی که در تمنای ایرانی خیالی، پرچم شیر - و - خورشید را به اهتزاز درمی‌آورند، در کنار طباطبایی قرار می‌گیرند، زیرا به نظر من، طمعی هم که این جریان‌ها بر طباطبایی بسته‌اند، اگر بسته باشند، «طمع خامی» بیش نیست.

.....
منبع: مهرنامه شماره ۴۷